



ذهن نقاد و دقیق علامه جعفری پیوسته و در تمامی عمر پربرتکشی بی تردید عاری از هر نوع شبهه اغراق گوئی و کتمان حقایق بود و لذا سیره و سلوک مرحوم طالقانی را نیز با همان نگاه علمی بر خور دار از اشرافی می نگرد که به کمال از آن بر خور دار بود. اخلاص بی بدیل «ابوذر زمان»، تفکر و احساس استاد علامه را سخت تحت تاثیر خویش می گیرد و در بیان فضایل و مناقب آن بزرگمرد دوران و نگاه و جان مخاطب را، این بار به بهانه «محمود» ی دیگر، به دیدار آن «هماره محمود» تمامی روزگاران، علی (ع، فرما می خواند. شایان ذکر است آنچه در پی می آید، ویراسته سخنرانی علامه جعفری در مراسم پانزدهمین سالگرد آیت الله طالقانی در شهر یور ۷۳ در گلپدر طالقان است.

مرحوم علامه محمد تقی جعفری

حیاتی منور به اخلاص...

ما گفته، اما ساخته شدن ما به دست آن پیرمرد مخلص، به دست سقراط بوده است... چرا؟ چون صفا و اخلاص داشته. نمی دانم خداوند هستی بخش، خداوند فیاض در این اخلاص چه تاثیری گذاشته. آقایان! تاریخ در گرو سرودهاها نیست. تاریخ در گرو صمیمیت و اخلاص انسان هاست.

مخالفین اسلام در مورد گسترش و نفوذ آن حرف های زیادی دارند. بعضی می گویند اسلام با قدرت شمشیر، پیش رفته، با قدرت جسمانی پیش رفته، با قدرت مادی پیش رفته. یکی از تمدن شناسان خودشان، از آقایان غربی ها می پرسد، «کدام شمشیر؟ کدام قدرت؟ کدام پول؟» شمشیر مال دوامپراتوری ایران و رم بود، نه یک مشت عرب پابتنی، بیچاره، بی ارتش، بی حقوق، بی اقتصاد، بی فرهنگ عربستان. کدام شمشیر؟ ۱۲۰ میلیون مسلمان اندونزی را شمشیر مسلمان کرده؟ یک جاقو هم به آنجا نبردند. ۵۰،۴۰ مسلمان چینی را یک سنگ هم نینداختند. اکثر نقاط آفریقا، هند و پاکستان و... چگونه مسلمان شدند؟ شمشیر به دست مغول ها بود یا به دست مسلمان ها؟ مغول آمد مسلمان ها را نابود کرد و بعد خودش مسلمان شد. خودش اسلام را پذیرفت. نسل دوم و سومش مسلمان شدند. او که شمشیر به دستش بود پس چرا مسلمان شد؟ این آقای تحلیلگر تاریخ می گوید: «اینها نمی دانند. قضیه این است که هر انسانی که در تاریخ، سر، بلند کرد، اگر تکیه به حقیقت و اخلاص و صمیمیت داشت، برد، بقیه حرف است.»

تردیددی نیست که پیامبر اسلام (ص) با تکیه بر حقیقت، با تکیه بر واقعیت ها و با تکیه بر صمیمیتی که در تصور نمی گنجد، با تکیه بر اخلاصی که فوق آن قابل تصور نیست، حرکت کرد و دنیا را گرفت، نه با شمشیر. آقایان! شمشیر به دل راه پیدا نمی کند؟ شمشیر قفس کالبد ما را می شکند، به دل ما راه ندارد. او پس قرنی ساخته شد؛ سلمان فارسی که به تهیابی، یک تاریخ است، ساخته شد؛ ابوذر ساخته شد؛ مگر نفوذ با دین شوخی است؟ آن هم چه نفوذی! ساختن علی بن ابیطالب (ع) شمشیر می خواهد؟ با شمشیر می شود حسین بن علی (ع) ساخت؟ با شمشیر می توان عمار یاسر ساخت؟ با شمشیر می توان صدها هزار انسان بزرگی را که هر یک از نظر ارزش با دنیایی برابر بوده اند، ساخت؟ جز با اخلاص نمی شود و اخلاص به وجود نمی آید مگر از عشق. عشق است که انسان را و تمام قوای مغزی و احساسات را روی یک نقطه متمرکز می کند و آدمی را از همه نقطه ها آزاد می سازد. اینکه عشق آزادی را می آورد، به جهت این است که عشق انسان را به یک «جمال مطلق» پیوسته می سازد. عشق اخلاص می آورد. اگر کسی اخلاص داشت، بداند که عاشق است و دنیاالش بروید. اینها پاینده های تاریخند. اینها به تاریخ معنا می دهند. اینها هستند که وقتی درباره عوامل محرک ها صحبت می کنیم و می گویم نقش شخصیت هادر تاریخ، خیلی بزرگ است، از آنها سخن می گوئیم. خداوند! پروردگارا! توفیق بهره برداری از شخصیت های ساخته خودت را به ما عطا فرما. خداوند! پروردگارا! جهان را برای یک آینده درخشان آماده بفرما. خداوند! پروردگارا! از چنین شخصیت های بزرگی که ما امروز در این مکان برای یادبود او نشسته ایم، بر ما و جامعه ما بیفزای.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی من می خواهم تو اوپس قرنی بشوی، ابوذر غفاری بشوی. من می خواهم شما را به آنجا برسانم، شما می گوئید آخور مرا پر کن! اینها شخصیت هایی هستند که می مانند، چون به حال خلق الله، سودمندند.

خدا رحمت کند آیت الله سید محمود طالقانی را که یک عمر با تکیه بر این اصول ثابت زندگی کرد. زندگی بسیار روشن است. حیاتش یک حیات روشن است. هیچ ابهامی در آن نیست. هم در کارش و هم در آثارش. اخلاص موج می زند. ثابت ترین اصل برای بشر این است که انگیزه کارش اخلاص باشد. چنین فردی هرگز نمی میرد. بینید چند سال گذشته؟ به اینجا آمده اید روی خاک نشسته اید. از جاهای دور آمده اید. حتی اگر هم نمی آمدید، باز توی دلتان می دانستید که بزرگ ترین انگیزه برای بقای یک انسان مفید به حال جامعه، اخلاص است. می توانم بگویم که تقریباً تمام خطبه های نماز جمعه این مرد بزرگ را گوش می دادم. از چشم های این مرد، اخلاص می بارید. واقعاً بهت آور بود. در آن مصلى، در دانشگاه چشم هایش به مردم بود، ولی اگر کسی دقت می کرد، می فهمید نگاهش به بالاست. ظاهرش با مردم بود، ولی به بالا می نگریست، صحبت ها از بالا بود. سخنان، حرفه ای نبودند. صددرصد از دل برمی آمدند، به طوری که گاهی چند نفر نشسته بودیم و گوش می کردیم و بی اختیار گریه می کردیم. شاید آن کلمات نبودند که ما را آن طور متقلب می کردند. صفا و خلوص ایشان واقعاً عجیب او بود. سید تجسمی از خلوص و از صفا شده بود. هیچ فراموش نمی کند. نمی خواهد بگویم علم چیزی نیست. علم خیلی چیزهاست، اما صفای قلب و خلوص، چیز دیگری است. علم را می شود پیدا کرد، اما خلوص، اندک است. «و هالک لوجه الکریم».

انسان های خالص و مخلص، کم هستند و همین ها هم سازندگان



می توانم بگویم که تقریباً تمام خطبه های نماز جمعه این مرد بزرگ را گوش می دادم. از چشم های این مرد، اخلاص می بارید. واقعاً بهت آور بود. در آن مصلى، در دانشگاه چشم هایش به مردم بود، ولی اگر کسی دقت می کرد، می فهمید نگاهش به بالاست. ظاهرش با مردم بود، ولی به بالا می نگریست، صحبت ها از بالا بود. سخنان، حرفه ای نبودند. صددرصد از دل برمی آمدند، به طوری که گاهی چند نفر نشسته بودیم و گوش می کردیم و بی اختیار گریه می کردیم.

واقعی اند. یکی از بزرگان درباره ارسطو و سقراط تعبیر جالبی دارد. او می گوید، «ارسطو خیلی چیزها به ما یاد داده، خیلی مطالب به

دوام و بقای شخصیت ها در تاریخ، یک ملاک و یک علت دارد و آن هم اینکه آن شخصیت به کدام اصول ثابت تکیه کرده است. ملاک، جسم نیست، زیبایی نیست، قدرت نیست، قدرت جسمانی نیست. هیچ یک از اینها برای بقای شخصیت تاریخسازان، برای بقای شخصیت فرهنگسازان، ملاک نیست. ملاک این است که آن انسان و آن شخصیت، در این زندگانی به کدامین اصول تکیه کرده باشند. در حقیقت، ثبات و بقا مربوط به آن اصول است، والا این گوشت و پوست و استخوان و رگ و پیه در زیر خاک، چند صباحی بیشتر دوام نمی آورد. تمام عظمت تاریخ مربوط به شخصیت هایی است که با تکیه بر اصول ثابت، در این دنیا زندگی و چند صباحی، سختی ها و ناگواری های دنیا را تحمل کردند و مشعلی را فرا راه زندگی بشر نهادند و رفتند. اینها باید بمانند. حکمت خداوندی این است. مشیت الهی این است و جز این نیست. برای محو و نابود کردن آثار این گونه شخصیت ها خیلی تلاش می شود. این چراغ ها را می خواهند خاموش کنند:

ز آن که هر بدبخت خرمن سوخته می نخواستد شمع کس افروخته این قاعده است. کسی که خرمن وجودش خاکستر شده، نمی خواهد کسی دیگر شمعش را روشن کند و انسان ها دور آن، با روشنی زندگی کنند. این قانون خفاش صفتان است که آفتاب را نمی بینند تا باور کنند. اما «بریدون ان یطفعلو نورالله بافواهم ولله يتم نوره...» چون نور از طرف خداست، هرگز اینها خاموش نخواهند شد. از پدران و مدران و تاریخ و فرهنگمان شنیده ایم که روزی روزگاری، در همین کره زمین، اگر کسی اسم علی (ع) را می برد، حدائقش سقوط از زندگی بود. اگر کسی اسم بچه اش را علی می گذاشت و یا کوچک ترین دفاعی از این راز بزرگ هستی می کرد، چه ها که با او نمی کردند. هم دوست اسمش را مخفی می کرد هم دشمنش. این عبارت از ابن ابی الحدید است که می گوید، «چه گویم درباره شخصیتی که هم دوستانش او را مخفی کردند، هم دشمنانش. دوستانش از ترس و دشمنانش از روی حسادت و ترس.» با این حال شخصیت این مرد، شرق و غرب دنیا را پر کرده. سخنان او را نه تنها مسلمانان شیعه و سنی که همه اهل عالم تکرار می و به آنها استناد می کنند. چرا؟ چون او علی بن ابیطالب (ع) است. علی (ع) کیست؟ کسی است که به یک اصول ثابت تکیه کرده است. «ان الذین قالوا بالله انهم مستقامون» یک بار گفتند الله، سپس ایستادگی کردند. یک بار گفتند ما عاشقیم، وفادار عشق بودند. عشق به فضیلت، عشق به ارزش ها. کدامین ماده و مادیات، کدامین گذشت قرون و اعصار قدرت دارد اسم این عاشق را از کتاب بزرگ هستی محو کند؟

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است و جریده عالم دوام ما ماندگار است، چون تکیه بر حقایق ثابت کرده. این کلام امیرالمؤمنین (ع) است، «مردم! من شما را برای رساندن به جاذبه کمال خدا می خواهم، شما مرا برای خودتان. من می خواهم شما را به خدا برسانم، شما از من می خواهید که به شما ثروت بدهم، امتیازات دنیوی بدهم تا چند صباحی در این دنیا به لذایذ مادی برسید. فکر من جای دیگری است. ای که گفتی منو اندر بی خوبان زمانه

